

نامی در کتابت

# تکمیل دیوانه

فصل اول در بیان احوال و حال  
و مشورت و اخبار و اخبار  
و مشورت و اخبار و اخبار  
و مشورت و اخبار و اخبار  
و مشورت و اخبار و اخبار  
و مشورت و اخبار و اخبار  
و مشورت و اخبار و اخبار  
و مشورت و اخبار و اخبار

نوشته

احمد کسروی

تهران

۱۳۲۲

راختایر سمان

## از پشتیبانان پیمان



آقای نصیری

آقای نصیری از یاران قزوینست . ما را در قزوین یاران بافهم و دانایی هست و این یکی از ایشانست ، آقای نصیری چنانکه خود گفتاری نوشته و ما در پرچم بجای رسانیدیم نخست خواهای شعر و شاعری می بوده و خود نیز شعرهای سروده . با اینحال چون بنوشته های پیمان و پرچم برخوردارم فهم و خردش او را بیدارترن آملیها و اداشسته و در این راه کوشش را بغود با یا شماره است .



آقای مهندس عزمی

آقای مهندس عزمی از یاران رشتست که در این یکی دو سال برامما آشنا گردیده و به همراهی برخاسته . یکی از دشواریهای کار ما این بوده که بنیاد سخنان خود را بروی دانشها و داوری خرد گزارده ایم و در ایران دانشها بسیار ناتوان و خردها (در بیشتر کسان) بیکاره می باشد . ولی این دشواری آسان میگردد از آنکه بسیاری از یاران ما جوانان درس خوانده و دانشمندان می باشند . پیداست که آملیهای با کدینی در نزد آنان تابنده تر و روشتر می باشد و کوششهای آنان قزوتر و هنابنده تر خواهد بود .

# پیکم دیماه

نوشته

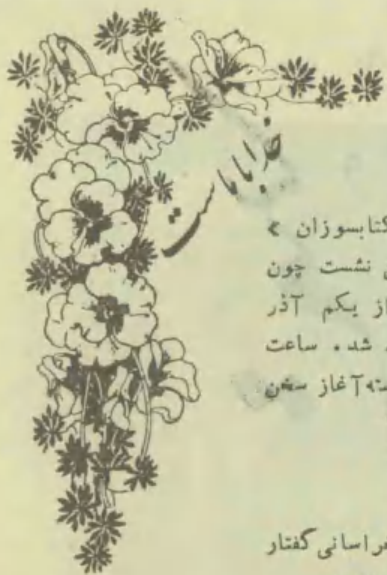
احمد گمروی

تهران

۱۳۲۲

چاپخانه پیمان

## بنام پاك آفریدگار



روز پنجشنبه یکم دیماه « جشن کتابسوزان » در خانه آقای کسروی بر پا گردید. در این نشست چون از دیگران هم می بودند انبوهی بیش از یکم آذر گردید، و کتابهایی بسیاری روی میز چیده شده. ساعت پنج پس از نیمروز آقای کسروی بپا برخاسته آغاز سخن کرد :

### گفتار آقای کسروی

امروز آقایان ملک نژاد و نادری و خراسانی گفتار

خواهندراند و من بچند سخنی بس خواهم کردند :

### نخست درباره شب و روز

برخی از زیاران از جمله آقای دکتر یوسفی « شب یکم دیماه » شب پیش

را دانسته و آمده و باز گشته اند. پارسال نیز چنین رخداد.

این از آنجاست که چون می گویم : « شب پنجشنبه » دانسته نیست آیا

شب پیش از روز پنجشنبه را می خواهیم یا شب پس از آن را ، آیا شب را بیش از

روز می گیریم یا پس از آن ؟

آقایان میدانند که ما در شرق شب را پیش از روز شماردیم . باین معنی

در نزد ما « شب پنجشنبه » آن شبی می بود که پیش از روز پنجشنبه است . « شب

آدینه » آن شبی می بود که فردایش آدینه است . ما آغاز شبانه روز را از شامگاه

که هنگام فرورفتن آفتابست گرفتیم ، ولی اروپاییان آغاز شبانه روز را از

نیمشب گرفته نیمه نخست هر شبی را از روز پیش می شمارند. از روی شمارش آنان

« شب پنجشنبه » ما یک نیم از چهارشنبه و تنها نیم دیگرش از پنجشنبه بودی .

ما با اروپاییان جداییهای بسیار می داشتیم که یکی هم این می بود . ولی

از سی و چهل سال پیش ما با اروپاییان نزدیک شدیم و بسیار چیزها را از آنان

گرفتیم که یکی هم ساعت شماری بود . همچون ایشان ساعت های خود را از نیمشب

براه انداختیم . از اینجا درباره شب و روز نابسامانی پدید آمد و بدانسان که

گفتیم دورویگی رخداد .

اکنون باید دید ما چه می کنیم ؟ آیا شیوه پیشین خود را نکه میداریم

یا پیروی از شیوه اروپایی می کنیم ؟ . امروز این را روشن کردانیم :

آنچه من میدانم باید پیروی از شیوه اروپایی کنیم و این ناچار است ،

زیرا :

( ۱ ) ما در زمانهای پیش « تاریخ قمری » را برگزیده بودیم و در تاریخ

قمری همراهی از دیده شدن ماه نو آغازیابد . از روی آن تاریخ شب یکم ماه

آتشبی است که ماه نودیده شود و پیداست که باین شبانه روز از شامگاه که هنگام

دیده شدن ماه نو است آغاز گردد .

با تاریخ قمری ناچاری می بود که شب را پیش از روز دانیم . ولی اکنون

که تاریخ قمری را رها کرده تاریخ خورشیدی را برگزیده ایم آن ناچاری

از میان رفته است .

( ۲ ) در آن زمانها ما ساعتها مان را از شامگاه ( از سردسته ) راه انداختیم

و جلوگیری نمی بود از اینکه شب را جلوتر از روز شماریم . ولی امروز که پیروی

از اروپاییان ساعتها مان را از نیمشب راه می اندازیم ناچار است که نیمه نخست شب

از شمار روز پیش باشد . چنانکه در راه انداختن ساعت پیروی از اروپاییان

کرده ایم باید درباره شب و روز نیز پیروی کنیم ، و گرنه نابسامانی بسیار

رخ خواهد داد .

هنوز کسانی هستند که ساعت شماری اروپایی را بنپذیرفته اند و باز ساعت های

خود را از غروب راه می اندازند . ولی این نادانیت است . زیرا شیوه ساعت

شماری اروپایی بهتر و درست تر است و شیوه خود ما پایه راستی نپیداشته .

هنگام نیمروز که آفتاب بیالای سرما می آید درست پس از بیست و چهار ساعت دیگر

باز در بالای سر خواهد بود و ساعت ما که از نیمروز و از نیمشب آغاز بگردش

می کند گردش خود را بی هیچ کمی و کاستی پایان خواهد رسانید . ولی هنگام شام

که آفتاب فرو میرود فردا دودقیقه بیشتر یا کمتر از آن هنگام فرو خواهد رفت .

از اینرو ساعتی که از شامگاه بگردش برداخته روزانه دودقیقه پیش یا پس خواهد

بود . بهر حال چون شیوه ساعت شماری اروپاییان بهتر است ما بنام ارج گزاردن بهتر یکی

باید بیچون و چرا آنرا بپذیریم .

( ۳ ) در زمانهای گذشته چراغ الکتریکی نمی بود و شامگاهان تاریکی

خیابانها را فراگرفته و مردم ناچار بودندی که روز را پایان یافته دانسته و دست

از کار برداشته بخانه های خود بازگردند و در اندیشه فردا باشند . از اینرو آغاز

شبانه روز از شامگاه نه تنها زیانی نداشتی خود بجا نیز بودی. ولی اکنون که در سایه فراوانی چراغهای الکتریکی شبها نیز خیابانها روشنست و مغازهها تادیری از شب باز می باشد و کارهای روز همچنان دنباله یافته شب می پیوندد شامگاه را آغاز شبانه روز دانستن و روز را از شب جدا گردانیدن نه تنها بیفایده است مایه برخی نابسامانی نیز تواند بود.

پس اینکه ما درباره روز و شب پیروی از اروپاییان کنیم از هر باره بجاست. اینست در اینجا امروز می گزیریم که از این پس، شب هر روزی آنرا خواهیم دانست که پس از روز می آید. در تاریخ گزاردن نیز همان کار را خواهیم کرد. مثلا همین اکنون که شامگاه است و شب فرارسیده از روی شیوه پیش شرقی شب آدینه دوم دیماه است ولی ما آنرا دنباله روز پنجشنبه یکم دیماه خواهیم شمرد. همین را بیاران دیگر جاهائیز آگاهی خواهیم داد.

پیداست که از اینجا دشواریهای در تاریخ نویسی پدید خواهد آمد. ولی این دشواری سخت تر از آن نخواهد بود که از گردانیدن تاریخ قمری بتاریخ خورشیدی پدید آمده. تاریخنگار باید هوش دارد و هر کجا که نیاز افتاد این باز نماید که در گذشته شب را پیش از روز گرفتندی و اگر در جایی شب آدینه گفته شده همانست که ما اکنون نیمه اش را از روز پنجشنبه می شماریم.

یکدشواری نیز در پندار پرستیه پدید خواهد آمد. مردگان که شب های آدینه بمیان زندگان آیند و بیغانه های خود سرزند، در شهبای «رغائب» که چشم براه حلوا دارند در کار خود خواهند درماند. شب «برات» و شهبای «احیا» به نابسامانی خواهد افتاد. ولی خوشبختانه ما از این دشواریها بدوریم و آسوده خواهیم بود. کسانیکه با این پندارها می زنند بسیار بجاست که از هر باره از توده جدا باشند.

نکته دیگری را که باید باز نمایم آنست که چنانکه ما امروز شیوه ساعت شماری و روز شماری اروپاییان را بهتر دیده بنام ارج گزاردن بنیکی می پذیریم باید روزی بیاید که اروپاییان شیوه سال شماری ما را که بهترین راه سال شماریست بپذیرند.

ما در اینجا فرصت نیست که حساب گردش سال را بشما بدهم. بیشتر شماها آنرا میدانید. همین اندازه می گویم که این تاریخ خورشیدی که بکار می بریم و در کتابها بنام سلطان جلال الدین ملکشا «تساریخ جلالی» خوانده شده درست ترین و بهترین تاریخهاست زیرا آغاز آن از روز نخست بهار است که خود

آغاز سال می باشد و در حساب کیسه ها بکار می ییش بینی شده که هیچگاه نیازمند بهم زدن و باز ساختن نخواهیم بود. ولی تاریخ گریگوری که اروپاییان بکار می برند گذشته از آنکه خود تاریخ پایه راستی نمیدارد، کیسه شماری آن درست نیست و با آنکه در زمان گریگور یکبار نیازمند بهم زدن و باز ساختن گردیده اند در آینده باز هم نیاز خواهد افتاد. یک آک دیگرش اینست که ژانویه که ماه نخست سالست از زمستان آغاز می یابد. آنهم نه از سرش، بلکه از میانش. مثلا امسال ژانویه از دهم دیماه آغاز خواهد یافت که از هر باره نابجاست.

اینها را خود اروپاییان میدانند و دو کتابهاشان نیز نوشته اند. اینست می گویم باید روزی بیاید که تاریخ جلالی ما را بپذیرند.

درباره تقویم (یا بقاری گویم: گاهشماری) سخنان دیگری هست که اینجا جایش نیست. این «هفته» و «ماه» نیز پایه ای از گردش سپهر نمی دارند و باید از میان روند. «هفته» یادگار جهودانست و آنان از کلدانیان گرفته بوده اند. بهر حال پایه آن ستاره پرستی کلدانیانست می بوده که هر روزی را بنام یکی از ستارگان گردنده شناخته در آنروز می پرستیده اند، و گرنه در گردش زمین و در آمد و شد شبها و روزها «یک بخش هفت روزه» نبوده و نیست. اما ماه سی روزه، این هنگامی می بوده که مردم پیروی از گردش ماه کرده تاریخ قمری را بکار می برده اند. اکنون که ما آنرا بکنار گزارده ایم باید از ماه شماری نیز چشم پوشیم.

راست ترین و ساده ترین راه آنست که چنانکه سال را از بهار آغاز می کنیم آنرا بچهار بخش (بهار و تابستان و پاییز و زمستان) گردانیده هر بخش را از یک شمرده تا نود پیش رویم، و بجای آدینه هر ده روز یکبار با سایش پردازیم. اینها یکی از خواستهای ماست و در فرصت دیگری آنرا باز تر خواهیم گردانید.

### دوم: درباره کتابسوزان

همگی میدانید که ما چند سالست جشن کتابسوزان گرفته ایم و امروز این نشست برای همانست. چنانکه بارها گفته ایم ما این کار را از روی هوس، یا از راه تند روی، یا بنام ستیزه با این و آن نمی کنیم. بلکه از روی فهم و بینش این رفتار را برگزیده ایم و هوده بزرگی از آن می خواهیم.

کسانی چون می شنوند ما کتابها را با آتش می اندازیم دهانشان بازمی ماند. چه کنند بیچارگان! تاکنون از زبان این کتابها آگاه نشده اند. در نزد آنان این کتابها سرچشمه فرهنگ و دانش است.

آنان کسانید که درماندگی و بدبختی توده را بدیده می بینند و خود را در آن بدبختی گرفتارند، و با اینحال تاکنون نیندیشیده اند که سرچشمه آن درماندگی و بدبختی چیست؟

ولی ما نیک میدانیم که آنچه توده های شرقی را باین روز نرسداخته گمراهیهای گوناگون و دره میست که از هزار سال باز رواج داشته و مغز هارا پر گردانیده، و چون می گوئیم که آن گمراهیها بر اندازیم ناچاریم که کتابها را که سرچشمه آنهاست از میان برداریم و این کار ما درست مانده «پلشت روی» آیت که بزشکان می کنند. آنان هنگامیکه به بیماری می پردازند تنها به بود اویس نکرده بغضه ای که خوابگاه او می بوده و پرختها و دیگر کاجالش نیز می پردازند و آنها را از میکروبها پاک میگردانند. مایه همان کار را می کنیم. بلکه ما آتش بزایشگاه میکروبی می زنیم.

کسانی می گویند: از آن کتابها هزار نسخه بچاپ رسیده. چند نسخه را که شما بسوزانید چه نتیجه تواند بود؟ می گویم: امروز آغاز کار است و خواهد رسید. روزی که پشته ها افرازم و همه را در یکجا آتش زنیم. آنگاه این سوزانیدن دشمنی نشان دادست، بیزاری جستنست. يك نتیجه این خواهد بود که مردم بیدی این کتابها پی برند و آن برده ناآگاهی از جلو چشمشان برداشته شود. یکی نیز می گوید: در اروپا کتابهای بدتر از این چاپ شود و کسی هم نسوزاند. خود مردم باید نیک باشند. می گویم: ما را با اروپا چکار است؟ ما باید با اندیشه و فهم خودچاره بدردها کنیم. آنگاه کسی در اروپا چنین کتابهایی هست. اگر در اروپا کسی کتابی نویسد و این بد آموزیهای زهر آلود صوفیگری یا خراباتیگری یا شیعیگری یا مانند اینها را بکنجاند او را دیوانه شمارند و آسوده اش نگزارند. در اروپا اگر کتابهای بدی بنای هم بچاپ رسد هیچکس مردم نخرس بیفروتنی نخواهد داد. هیچ یکی نخواهد گفت: «بروای آینه ننکیند، در اندیشه گذشته نباشید، دم را فرصت شماره بستی بکشید». هیچیکی نخواهد گفت:

«بی کارو پیشه ای نروید، نان از گدایی بخورید و بتهدیب نفس کوشید».

شکفتن آنکه می گوید: «باید خود مردم نیک باشند».

نیک مردم در دست خودشان نیست. ما اگر میخواهیم مردم نیک باشند، باید از راهش بکنیم آنها بکوشیم، و راه همینست که از گمراهیها و نادانیها بیرونشان آوریم و کتابهای زیانمند را از دسترشان دور گردانیم.

این سخن او بآن می ماند که پزشکی که دستور «پلشت روی» می دهد یکی ایراد گرفته بگوید: «اینها برای چیست؟ مردم باید خودشان بیماری نکیرند».

این يك خوبی در ایران است که هر کاری که دیدند و هر سخنی که شنیدند میخواستند نافرمانند و تا اندیشیده خرده گیرند. میخواهند خود را بنمایند و برتری فروشند. اینست باشکوه گفته های بسیار بوج می پردازند.

چیز است بسیار روشن: از هزار سال باز در ایران و کشور های اسلامی بیای بد آموزیها بدید آمده:

شیعیگری، باطنیگری، جبر بگری، صوفیگری، فلسفه یونان، خراباتیگری، علی اللهیگری، شیخیگری، بهاییگری، و اینها که هر یکی گمراهی دیگری میبوده کم کم بهم درآمیده و بیکرشته پندارهای درهم گپیچ کننده ای پیدا شده، همه آنها بکنابها درآمده و از آنها بفرها راه یافته، و همانهاست که مایه درماندگی توده های بدبخت شرقی گردیده. اکنون که اندیشه های اروپایی بشرق رسیده، اینها نیز نیک و بد دردم است، و آنگاه با پندارهای گپیچ کننده کهن شرقی بهم می آمیزد و هر چه بدتر می گردد.

باز میگویم: سرچشمه بدبختی شرقیان اینهاست که باید از میان رود. امروز جوانان که سرمی افزاند گرفتار اینها می شوند و بیشتر ایشان بیکبار تباه میگردند. اینست ما چنانکه از یکسو آمیضهای زندگی را می پراکنیم همچنان باید باین کتابها پرداخته بشابودی آنها کوشیم.

این را هم بگویم: دشمنان مادروغی پراکنده اند که ما قرآن را نیز بآتش می اندازیم، روسیاهان چون درمانده اند باین دروغ دست می یازند. من آشکاره میگویم: بسیاری از کتابهایی که نزد دیگران ارجمند است ما بآتش می اندازیم. اینک کتابها روی میز چیده شده در میان آنها گلستان و بوستان سعدی، دیوان حافظ، و مفاتیح الجنان و مانند اینهاست و همه آنها درخور آتش است. ولی قرآن نزد ما گرامیست و ما پاس میداریم. قرآن کجا و اینگونه سوزانیدن کجا... قرآن جای خود می دارد. در میان کتابها يك نسخه از انجیلها می بود که شما دیدید من جدا گردانیدم. انجیل با آنسخنانی که درباره اش گفت با این کتابها که بآتش میکشیم در يك رده نیست. کتابهایی که بنیاد دینی از دنیهای خدایی بوده باید پاس داریم.

سخن من بیایان رسید و اکنون آقای ملك نژاد بگفتار خواهد پرداخت:

### گفتار آقای ملك نژاد



پس از خجسته باد بهمگی یاران دور و نزدیک

ما با کدیتان دینی را برگزیده ایم که با خرد و دانش سازگار باشد و در این راه کوشش و جانفشانی خواهیم کرد تا جهات پاک و منزه از هرگونه بیخردی و بیفرهنگی باشد. یکی از بزرگ های ما در این راه ایجاد چنین روزی است که راهنمای بزرگ ما آن را برای کتاب سوزانی انتخاب کرده است. آری این کتابهاییکه از هزار سال باینطرف خرمن عقل و دین ما را آتش زده و هستی و آزادی و استقلال ما را بپاد داده و وجود آنها را دست بیگانگان شده و با آنها ملت ما را از راه راست کج و افکار ما را بوج و اندیشه ما را فاسد گردانیده اند تا آنجا بیکه تیشه که هر روز بریشه هستی و استقلال ما میزنند درد آنها حس و درد نیکنیم اکنون که یاران ما هر یک نسخه هایی از آن کتابها را بردل آتش عرضه داشته و از سوختن آنها جان و روان ما را گرم میکنند من هم برای اینکار کتابچه سرایا رذل و پست رباعیات عمر خیام را انتخاب کرده بردل آتش عرضه میدارم. این رباعیات که سرتاسر درس بی شموری و بیفیرتی میباشد با این کمی وزن و صفححات خود بیش از همه بر ضد خرد برخواست که خود حاکی از بیخردی گویند آن میباشد اینک چند رباعی از آن را می خوانم .

خود را بدو جام می غنی خواهم کرد	امشب می جای یک منی خواهم کرد
بس دختر زر را بزنی خواهم کرد	اول سه طلاق عقل و دین خواهم گفت
جز بیخرد از زمانه سودی نغورد	چون نیست در این زمانه سودی ز خرد
تا بو که زمانه سوی مایه نگرد	بیش از آن می که خرد را ببرد
درد هر چه صد ساله چه بیکروزه شویم	تا چند اسیر عقل هر روزه شویم
در کار که کوزه گران کوزه شویم	درده قدح باده از آن پیش که ما
هیپات که جمله گاو نرمیدوشند	آنانکه بکار عقل در می گوشتند
که امروز بقل تره می نفروشدند	آن به که لباس ابلهی در پوشند

گذشته از آنکه این مرد بوالهوس مردم را به بیخردی میخواند کتابچه کوچک او پراز درس بچه بازی زن بازی دزدی راه زنی بی دینی میباشد .  
 گرباده خوری تو با خردمندان خور      یا باصنمی لاله رخ خندان خور  
 وقت سحر است بر خیزای طرفه پسر      بر باده لعل کن بلورین ساغر  
 تا بتوانی خدمت رندان میکن      بنیاد نماز و روزه ویران میکن  
 بشنو سخن راست ز خیام ایدوست      می می خور و ره میزن و احسان میکن  
 این مرد به اندازه وقیح و بی شرم بوده که از معرفی خود به پست ترین صفات ننگ نداشته :

نه لایق مسجدم نه در خورد کشت      ایزد داند گل مرا از چه سرشت

چون کافر درویشم و چون قجه زشت      به دین و نه دنیا و نه امید بهشت  
 خلاصه بیش از این مرد بی ننگ و عار را نباید معرفی کرد آنچه گفتنی است راهنمای ما در این باره گفته است لکن تمجب دارم از کسانی که در ترویج اینگونه خیانت نامها کوشش دارند تو گوئی اینها هم مثل این استادشان از بدیهانگی ندارند. با اینکه باید گفت آنها بیکه باشم و شاعری و زیاد خواندن شعر بصری بر بند خرد را از دست میدهند و قطعاً هم همین طور است زیرا طرق درسی که به این منوال است اگر کسی از خرد بهره هم داشته باشد با اعتنا بشهرهای خیام و امثال آن ناچار آن گوهر پر بها را از دست میدهد .

نمونه اش آن پیرمرد خرقتی است که هر چند شب در میان در رادیوی تهران تعریف از شعرای بوالهوس و بی همه چیز میکند و ژاژ می خاید و بواوه میسراید آن هندوستان جهتی را برخ ایرانیان می کشد و برای هموطنان ما آرزوی مثل هندی بودن را دارد - حقیقتاً تاریخ ایران باید در آینه زردی معارف ایندوره و دکتر . . . ها را بجا که کشد و انتقام ایرانیان را از آنها بگیرد (انشاء الله) اینک بسخن خود خاتمه داده و از آفریدگار توانا خواستاریم آن قدر بما یاری دهد که در پی این کتابسوزانی بادستور پیشوای خودمان کلیا آثار این نامردان را که یکشت گل و خاک و سنگ بیشتر نیست ویران کنیم - جاوید و برومند باد همه پاکدیتان - در خانه از پیشوای بزرگ خودمان خواستاریم نزد باران سایر شهرستانها نماینده احساسات ما شده از قول همگی این روز به راه همگی شاد باس نویسد.

سپس آقای کسروی برخاسته میانه میز و بخاری ایستاد و چنین گفت:  
 « بنام خدا و بخواست او این کتابها را با آتش میاندازیم . بلند باد نام خدا که ما را باینکار فیروز گردانیده . این کتابها سرچشمه گمراهیهاست ، مایه بدبختیهاست ... »  
 یکایک کتابها را بدست گرفته نامش میبرد و چند سخن در باره اش میکفت و در میان شادمانیهای باشندگان بدرون بخاری میانداخت .  
 در باره یکی از آنها بنام طلا بیه چنین گفت: « این کتاب نمونه ای از گرفتاریهای جوانانست . نویسنده این کتاب در دانشکده معقول و منقول درس خوانده . جوان گمراه چون از دانشکده بیرون آمده بجای اینکه در پی کارهای سودمندی باشد ، همچون هزارها جوانان دانشکده دیده بخود تمامی پرداخته و این کتاب را نوشته و چاپ رسانیده . بخشی از همان سخنان برایشان و درهم را که در دانشکده از این استاد و از آن استاد یاد گرفته بود پریشانتر و در همتر گردانیده کتابی بدید آورده در آئینان خیم بست چاپلوسی سگریانش چسبیده و آن وا داشته

که کتاب را بنام ولیمهد و همسرش گرداند. از اینرو چه در آغاز کتاب و چه در  
 درون آن به چاپلوسیهای بسیار بر خاسته و از « ترقیبات » ایران بادست رضا  
 شاه پهلوی ستایشهای شاعرانه نوشته. سپس که رضا شاه افتاده و هنوز چاپ کتاب  
 پایان نیافته بوده میدان دیگری برای خود نمایی بدست جوان گمراه افتاده .  
 هنگامیکه رضاشاه افتاد هزوزان کسانی که در زمان او چاپلوسیها کرده  
 بودند بیکبار باز گشتند و بدگویی آغاز کردند و پیشرمانه با یکدیگر به  
 بیکار برخاستند . این گفت : تو چاپلوسی بیشتر میکردی ، و آن گفت : تو بیشتر  
 میکردی . بسیاری نیز چنین وانمودند که در زمان رضا شاه بجلوگیری از کار  
 های او میکوشیده اند و در آن راه زیانها کشیده اند .  
 این جوان نخواستہ از آن کاروان دور افتد و صغحه دیگری بکتاب خود  
 افزوده چنین وامی نماید که این کتاب را که نوشته خواستش آن بوده که در  
 میان سخنان دیگر کارهای پدر رضاشاه را در پرده بفهماند و باریندههایی دهد. دروغ  
 باین آشکاری را نوشته وبك نداشته . تنها این نیست . جوان نسادان بفرسقه  
 بافبهای پست دیگری پرداخته است که اگر بخوام از یککایک آنها سخن رانم  
 از کار باز خواهم ماند . چاره این کتابهای بی ارج و ننگ آور جز آتش نیست.  
 اینهارا که می گویم میخواهم دو چیز را بجلو چشم شما بیاورم :

نخست : این میوه فرهنگ شماس . جوانی که این کتاب را نوشته من میشناسم  
 باین بدی نیست. او را باین بدی و زیانکاری دبیرستان ودانشکده رسانیده. فرهنگی  
 که سرمایه اش کتابهای سعدی وحافظ وخیام ومولوی باشد بهتر از این نتیجه نتواند  
 داد . فرهنگی که روان را ناتوان گرداند و خرد را از کاراندازد بهتر از این شاگردان  
 نتوان پرورید . باین جوان در چاپلوسی و خودنمایی چه جای نکوهش است ، در  
 حالیکه استادان دانشگاه همین چاپلوسی و خودنمایی را شیوه خود میدانند . مگر  
 رشید یاسمی استاد دانشکده نیست که دیروز در نشست های « پرورش افکار »  
 بآن سخنان بسیار چاپلوسانه می پرداخت ؟! مگر نصرالله فلسفی استاد دانشکده  
 نیست که در تیریز سخنرانی از « شاه پرستی » میکرد ؟! مگر همان یاسمی همان  
 فلسفی را اگر امروز بخوانیم و بگوئیم : « کنفرانس درباره دموکراسی دهید »  
 نخواهند پذیرفت و داستانها از بدیهای زمان رضاشاه نخواهند سرود ؟! از آن  
 کتابها و از این استادان جز اینها چه توان آموخت ؟!

دوم : یکی از خیمهای بسیار پست که در این کشور ریشه دوانیده چاپلوسیست.  
 تخم چاپلوسی را بایران شاعران باعیده اند وما که کتابهای آنانرا می سوزانیم ریشه  
 آن خیم پست را میکنیم . ولی دریرون نیز باید بنبرد های سختی برخیزیم و تا

توانیم چاپلوسانرا بی ارج و رسوا گردانیم .  
 چون اینهارا گفتند کتاب را بدرون بخاری انداختند . همچنان یککایک کتابها  
 را برداشته درباره هر یکی سخنی می گفتند وبآتش می انداختند . از کتابهاییکه  
 آورده بودند چند نسخه از گلستان سعدی و دیوان حافظ می بود . رویهم رفته  
 ۵۹ جلد کتاب روی میز پییده شده بود . چون بخاری بر گردیده گرم سوخن شد آقای  
 نادری پیا برخاسته بگفتار پرداخت .

### گفتار آقای نادری



مقدم بر هر مقدمه ای سیاس میکنم بآن خدای بزرگ و توانا که این چنین  
 شاهرهای بروی ما باز نموده و ما را از خرافه پرستی ، مرده پرستی ، گنبد پرستی بالاخره  
 از بت پرستی نجات داده .  
 برادران عزیزم قبلا قرار شده بود امشب در خصوص شعر و شاعری دانسته های  
 خود را بگویم . ولی در این خصوص اگر انتظار دارید سخنانی خواهم گفت که  
 والا تر و ارجداتر از آن سخنانیکه در کتاب حافظ چه میگوید و در سال دوم مجله  
 پیمان و در سایر نوشته های مانوشته شده ، میگویم انتظار نداشته باشید زیرا چنین  
 سخنانی من نندارم . بلکه از همان نوشته ها چند جمله را انتخاب نموده ام که امشب  
 تذکر داده و در اطراف آنها بحث نمایم : چندی پیش در منزل من تنها نشسته کتاب  
 (در پیرامون خرد) را میخواندم تا رسیدم باین جمله ها :

« هنگامیکه سال دوم پیمانرا مینوشتم یکی گفتاری فرستاده بود در اینت  
 « زمینه : من پیشترها شعرهای حافظرا میخواندم ولذت میبرد . ولی از زمانیکه  
 « نوشته های شما را درباره شعران خوانده ام دیگر لذتی از شعرهای حافظ نمیبرم »  
 « بلکه می بینم بیشتر شعرهایش بیکبار بی معنیست . »

« این گفتار را چون در مهنامه بچاپ رساندیم در همان روزها مرا کاری در  
 « وزارت فرهنگ افتاد ، و چون بنزد وزیر رفتم همینکه نشستم بگله پرداخت  
 « که شما از حافظ بد نوشته اید . گفتم : نوشته از دیگری بوده ، و چون گفته هایش راست  
 « می بود بچاپ رساندیم . او بحافظ دشنام نداده که مایه رنجش شما یاد دیگری باشد »  
 « او میگوید : من از بیشتر شعرهای حافظ معنایی نمی فهمم ... »

« بایکشتایی گفت : نمی فهمد برود تحصیل سواد کند تا بفهمد ... گفتم  
 « او بیسواد نیست و بهر حال جنابعالی که خودتان باسواد هستید بفهمید آنچه  
 « ستایشهای گزافه آمیز از باده که حافظ کرده ، آنچه با فشاری که به بیپوده بودن  
 « کوشش وتلاش نشان داده ، چه معنی داشته ؟! آن بیشر می که در بچه بازی از خود »

«می نماید ز چه رو بوده؟! از این شعر چه معنای بغدادی‌ای توان در آورد:»  
 «دوش دیدم که ملایک در میخانه زند خاک آدم بر شتند و به بیانه زندند...»  
 «اینهارا که گفتم از آن تندی که می نمود کاست، ولی چون پاسخی نمیداشت»  
 «چنین گفت عقیده من اینست که ایشان اشخاص فوق‌العاده‌ای بودند و ماقادر بفهم»  
 «سخنان ایشان نیستیم»

تا اینجا که خواندم حالم تغییر نمود گویی آن وزیر فرهنگ در نظر من مجسم شد بی اختیار تف بصورتش انداختم. آقایان ملاحظه فرمایند ما در چه منجلاب گنبدیده و محیط تاریک واقع شده‌ایم. در همان حالی که بودم چنین فکر میکردم: ما باید بآن وزیر فرهنگ بفهمانیم که سخن هر قدر والاتر و ارجمندتر باشد باز قابل فهم است. این همه قرارداد های سیاسی و تجاری و غیره که در مابین دول بزرگ و ملل جهان گزارده میشود و این همه اسناد مهمی که در دواپر دولتی تنظیم میشود تمام مطالب آنها قابل فهم است: اگر برای فهمیدن نیست و نمی توان فهمید پس برای چیست، و برای انجام چه کاری قرار میگذارند و سبب تنظیم می نمایند؟! حالا بعنوان مثل میگویم (لوله این بخاری: کبات: است) شما معنی (لوله این بخاری) را فهمیدید ولی (معنی کبات) را نفهمیدید و نمیتوانید بفهمید زیرا کلمه کبات يك کلمه موهوم است و معنی ندارد و مقصود من از گفتن کلمه کبات فهماندن معنای نبود.

بنا بر این آنچه از خواندنیها و نوشته‌ها چیزی نمیتوان فهمید، آن باوه گویی و پریشان گویی و درهم گویی است. اینهارا که عرض کردم طرز فکر من بود که پس از خواندن این جمله که وزیر فرهنگ وقت گفته بود ماقادر بسخنان ایشان (مقصود سخنان حافظ بوده) نیستیم

ولی من گمانم اینست که آن وزیر بگفته خود باور نداشته و ندارد و خیلی خوب میدانند که مطالب يك کتاب هر قدر مهم و علمی باشد قابل فهمیدن میباشد ممکن است به پرسید پس چرا آن وزیر آخشیج باور خود را گفته میگویم عمدا گفته و به آهنگ این گفته که اغراض و افکار پلید خود را اجرا نماید. یعنی نخواسته ملت ایران از حقایق زندگانی آگاه شود بلکه آخشیج آنها خواسته. برای این ادعای من دلایل در دست هست:

یکم برای چه وزارت فرهنگ غالیا مبالغ گزافی خرج نموده دیوان حافظ را تجدید چاپ میکند؟! و به آن اکتفاء نموده باز بناوین مختلفه مانند زندگانی حافظ، گلچینی حافظ، بقلی حافظ، رومیزی حافظ، چاپبیکند و یا از چاپ آنها جلوگیری نمیکند.

دوم برای چه وزارت فرهنگ در دبیرستانها بحصل از حقایق زندگانی آباد ندیده؟! بلکه برای فرسوده نمودن مغز نوجوانان کشور ایران بکمرشسته مطالب کجی کننده یاد میدهند؟

سوم برای چه همه ساله عده معتنابی از دانشکده‌ها و دانشگاه‌های ایران لیسانسه و دکتر در ادبیات بیرون میدهند؟ بفرز ایشان که قبون کنیم کشور ما به لسانیه و دکتر در ادبیات احتیاج دارد آنرا تا چقدر؟ آیا کشور ایران بیک شخص فنی احتیاج ندارد که مثلا سوزن بسازد؟

بالاخره وزارت فرهنگ چرا بآن حرارت و تندی از حافظ و خیام و مانندهای ایشان پشتیبانی میکند؟

باری دنباله «ما قادر بفهم سخنان ایشان نیستیم» را از روی کتاب برای شما میخوانم:

«گفتم: پاسخ بسیار پر توست. نخست باید دانست که سخن برای فهمیدن»

«است. سخن هر چند والاتر باشد باز درخور فهم است - آن چرند گوئیست که»

«توان فهمید و معنای درستی از آن در آورد. برانکیختگان که بارجمندترین»

«سخنان پرداخته‌اند و خودشان والاترین جایگاه را میداشتند گفته هاشان»

«درخور فهمست و هر کسی آنها را بفهمد.»

«دوم در جاییکه شما بفهمیدن سخنان حافظ و مانندگان او توانا نیستید»

«و آنها را نفهمیده‌اید از کجاده‌استه‌اید که مردان بزرگ و والاجاسگاهی بوده‌اند؟!»

«از کجاکه کسان بسیار پستی نبوده‌اند؟!»

«در آن روزها قانون استادان دانشگاه تازه از مجلس گذشته بود که من»

«نیز بایستی استاد یاشم و ماهانه ۳۲۰۰ ریال بول گیرم. آقای وزیر چون از»

«پاسخ در مانده بود چنین گفت: بهر حال ما شمارا باستانی با این شرط خواهیم»

«بپذیرفت که این سخنها تان پس بگیری» گفتم: در آن حال من از استادی چشم»

پوشیدم. این هم نمونه‌ای از نادانی يك وزیری»

آقایان توجه فرمایید اینجا آقای وزیر میگوید ما باین شرط شمارا باستانی می‌پذیریم که گفته‌های خود را پس بگیری.

معنی این حرف اینست: بیک استاد حقیقی میگوید تا شما تعریف و تمجید از حافظ نه نماید و حافظ را لسان‌الغیب نشناسید ما شمارا باستانی قبول نخواهیم کرد!!

واقعا خیلی جای تاتر و تاسف است کنون بر ماست که با تمام توانایی و قدرت خویش

در نشر حقایق زندگانی کوشش نموده روزگار نو و خوبی پدید آوریم.

موضوع دیگری که برای تذکر انتخاب نموده‌ام اینست: چنانچه میدانیم



و میفهمیم ایران سرزمین استعجاله شده ، مثلا : مشروطه را با آن قداکاری و خوتریزی  
باین کشور آوردند ، باین حال انداخته شده که می بینیم همچنان دین اسلام و غیره  
ولی ما باید با کمال تیزهوشی مواظب و مراقب باشیم این آمیهای زندگانی را که  
باور نموده و پذیرفته ایم بدون کم و زیاد بکار به بندیم ؛ در ابتدای کتاب «حافظچه  
میگوید» چنین نوشته شده:

« چنانکه خوانندگان میدانند ما منکر شعر نیستیم و نمیگوییم شعر نباشد »  
« گفته ما آنست که شعر خود يك خواستی نیست . چه شعر سخنست و سخن باید »  
« تابع نیاز باشد . ما میگوییم کسی اگر مطلبی دارد ، میخواهد آنرا بشعر بگوید »  
« و میخواهد به نثر بگوید ما ایرادی باو نخواهیم داشت . »  
« ایراد ما آنست که کسی بی آنکه مطلبی باشد تنها بنام آنکه شعری »  
« سازد بآن پردازد . ما میگوییم این باوه گویی است . میگوییم کسی اگر عاشق »  
« شده غزل بسراید ولی دور از خرد است که کسی بادل آسوده و بدو غم از عشق »  
« زند و غزلهای عاشقانه بسراید . »

آقایان بنظر من این جمله هارا که از روی کتاب خواندم از سخن های اساسی  
ماست دربار شعر شاعری ، که بایستی همیشه در نظر داشته باشیم در اینجا  
تاریخچه ای از زندگانی خود بخاطر آمدن بعضی آقایان میرسانم . درس بیست و  
بیست و يك سالگی جنون شعر سازی بر من عارض شده بود علتش این بود که در  
آن زمان با پنج و شش نفر شاعر همبستگی داشتم این شعرا برای دسته های سینه زنی  
و زنجیر زنی نوحه و غزل میساختند و بدین جهت در بعضی از مجالس و در نظر  
اشخاصیکه در دسته های سینه زنی و زنجیر زنی پیشگام بودند محترم بودند . برای  
اینکه در آن مجالس و در نظر آن اشخاص بمن هم ارج گذارده شود ، بپوشانده  
باین فکر افتادم بودم شاعر باشم . تقریبا دو سال و نیم مشغول شعر ساختن بودم و  
در این مدت قریب دویست بیت شعر ساخته بودم . و بسا اتفاق می افتاد که از دو  
بیت شعر سه مصراع آنرا می ساختم در چهارم درمی ماندم . یکگفته و ده روز کتابهای  
شعر را مطالعه میکردم تا اینکه يك مصرع مناسب پیدا کرده با جزئی تغییرات  
بآن سه مصرع وصله می انداختم تا دوبیت تمام میشد .  
شکفته آن بود که بی آنکه عشقی در دل من باشد تنها بنام شعر نافی عاشق  
نیز شده بودم و غزلهای عاشقانه میسروردم .

حالا این عمل مرا بسنجید بآن جمله هائیکه از کتاب «حافظ چه میگوید»  
خواندم تا معلوم شود من و امثال من در زمان گذشته چه گونه کمراد بوده ایم و آنان  
که در این زمان بآن مرض مبتلا هستند چه قدر کمراده هستند .

کنون بآن دو سال ونیم که از بهترین موقع عمرم بود و باینگونه ضایع شده  
و چه زیانهای معنوی و مادی که عاید شده افسوس میخورم و در مقابل این افسوس  
خوری بجا ؛ يك خشودی و سرور بجا دارم . یعنی بنوشته های آقای کسروی در  
باره شعر و شاعری آشنا شده و آملیغ مطلب را فهمیدم .

در اینجا بسخن خود خاتمه داده شادباهشای پاك دلانه خود را بمشاسبت این  
جشن کتاب سوزان بکلیه پاك دینان در هر نقطه و شهرستانی که هستند ارمشانت  
موسازم .  
پس از پایان این گفتار باریکتر از بازمانده کتابها بیخاری گزارده شد و آن نگاه  
آقای خراسانی بگفتار پرداخت :

### گفتار آقای خراسانی



ما در مکتب پیمان باین آملیغ رسیده ایم که افرید کار هیچ توده ای را برای  
سرفرازی و زبردستی و توده ای دیگر را برای سر بزیری و زبردستی نیافریده .  
این چیستانی بزرگ بود که توده های شرقی با آنکه در هوش از دیگران  
بستر نیستند و در شهر بگری و پیشرفت زندگانی پیشگامترند اکنون چسرا پس  
افتاده اند ؟

مکتب پیمان این چیستان را گشود که گرداننده زندگی انسان مغز است  
نیکبختی و بدبختی توده ها از نیکی و بدی مغز آنهاست انسان بمغزش از دیگر  
جانوران برتر است .  
واماندگی شرقیان از پراکندگی اندیشه ها و آلودگی مغزها است از قربتها  
پیش فرهنگ عمومی این کشور دیوار و بارومی نداشته هرا ندیشه که از بیرون  
آمده یا از درون از هر بداندیش برخاسته بگوشها رسیده و درد لها جا گرفته .  
باورهای يك ایرانی بکمرشته اندیشه های درست و بهم پیوسته و با هم  
سازگار نیست

نه تنها مغز يك پیرو ، مغز يك پیشوا را هم اگر بشکافید اندیشه های پست  
و باهم ناسازگار در میان بینید ؛ صوفیگری ، خرابانیگری ، شیخیگری ، بهائیکری  
مادیگری ، شیعیگری ، زردشتیگری و جز اینها  
این اندیشه های پست که هر يك تاریخی دارد و بازمانده حوادث یا سیاست  
هایی است بهم آمیخته و مایه سرکیچی شده مغز هارا از نیرو انداخته ، اراده را  
سست و خرد را بیکاره کرده ، مردانگی و غیرت را کشته ، مردم را بزرنگی  
اکنون و آینده شان بی پروا ساخته ، میانه این توده بازندگی درست و سرفرازانه  
جدایی افکنده

تنی چند خودی و بیگانه این واماندگی شرق و این براکنندگی و بستی اندیشه هارا بسود خود میدانند و نمیخواهند شرقیان بخود آیند. نمیخواهند ما از قرن هفتم پیشتر آئیم

شما جوانی ایرانی درس خوانده را بنا جامه و پیرایه امروز جهان می بینید که در خیابان لاله زار میخرامد ولی همینکه با اوبسخن میانید مبینید از قرن هفتم کامی فراتر نیامده تو گوئی یکی از جوانان قرن هفتم است که در یکجا از سنکلیج یا قنات آباد نهان بوده و اکنون بیرون آمده در لاله زار براه افتاده این درس خواندگانند که میناه درون بایرونشان هفت قرن جدائی است.

این زنان امروزند که سرهاشان از بیرون دست آرمناک آرایشگر است و از درون دست فلان آخوند مویشگر یا فلان هندی کشایگر از بیرون اروپائی امروزی از درون شرقی هزار سال پیش. مکتب بیسان میگوید نباید چشم براه برد که کسی از بیرون بیاید و ما را ازین بدبختی برهاند. کسی که خود در اندیشه نیکی نباشد از دیگران چه چشم دارد. گرفتیم یکی از دولتهای نیرومند را بدل افتد که ما را از این بستی برهاند ناچار بخرده گیری سردازد همین آلودگیها را باز نماید ولی از این نیکی سودی نخواهد گرفت جز اینکه شما برنجید و بیکی از دولتهای همچشم او نزدیک شوید.

امروز که ما علت اینت واماندگی را دریافته ایم باید خود پاکدلانه بکوشش برخیزیم.

ما امروز بنام تنفر از فرهنگ کهنه قرنهای گذشته و اشتباهات گذشتگان کتابی چند از آنگونه که بزبان این توده میدانیم میسوزانیم از آنگونه کتابهای غیر تکیش که این توده را بناسرفرازی و زبردستی خومیده از آنگونه کتابها که این توده را به بستیها میالاید از آنگونه کتابها که این توده را بگذشته و کشاکش در باره گذشتگان سرگرم میکنند و از پیشرفت و برداختن بزندگی امروزی باز میدارد.

ما امروز میخواهیم با آن کتابها که خونهارا سرد میکند اطاقمان را گرم کنیم.

مقصود از میان بردن نمونه ای چند از اینگونه کتابهاست برای اظهار تنفر. آتش خصوصیتی ندارد سوختن را سازه ترین راه نابود کردن دیده ایم اگر ما کنار رود با دریائی بودیم این جشن را کنار آن رود با آن دریا می گرفتیم و این کتابها را آب میدادیم.

ما این فرهنگ را بزبان خود میدانیم این فرهنگ درخوریک توده سرفراز نیست ما باین دستاویز ازین فرهنگ که بدخواهان ما برای ما میخواهند نفرت میجوئیم

آن با کمرد عرب آورنده اسلام شراب را از مالیت و ملکیت انداخت از آنکه زبانش را بیش از سود شناخت.

اسلام می گوید مسکر مال نیست. میشود اختصاص بکسی داشته باشد ولی ملک او نیست گفتن شراب فلائکس مثل گفتن آب بینی فلائکس است این اضافه تخصیصی است مانند زنگ شتر نه اضافه ملک میماند خانه حسرت زیر آب بینی مالیت ندارد و ملک کسی نخواهد بود.

بقانون اسلام اگر کسی مسکر دیگری را تلف کند ضامن نیست زیرا مسکر مالیت ندارد.

ما هم اینگونه کتابها را مال نمی دانیم آنها را از هر مسکر زیانمند تر میدانیم تلف می کنیم اگر چه اختصاص بدیگری داشته باشد و خود را ضامن نمیدانیم.

ما از اینگونه کتابها که بنام مفاخر ملی بما تحمیل کرده اند و می کنند بیزاریم و جز شایای سوختن نمیدانیم اگر امروز کتابی چند میسوزانیم فردا کتابخانه ها باید آتش بزنیم.

ما رباعیات خیام را بزبان بشر می دانیم بگفته یکی از یاران یک رباعی خیام بس است که غیرتمندترین توده ها را به بیفیرتی افکند.

ما آن کتاب را میسوزانیم که بگوید:

رضا بداده بده وز جبین گره بکشای که بر من وتو در اختیار نگشودند  
آری ما آن کتاب را میسوزانیم که بگوید:

ناسزائی را چو بینی بختیار  
ما آن کتاب را میسوزانیم که بگوید:

هر کتج دلم را .... کرده تصرف این خانه مگر وقف بر اولاد ذکور است  
آری آن کتاب را میسوزانیم که بگوید:

غم که بیه عقل تدبیرش بردن میکند می فروشش چاره دریک آبغوردن میکند  
آری میسوزانیم کتابی را که برخلاف مشروطه یعنی خونهای مردان غیرتمند و جانباز ایرانی بچوانان مایاموزد.

بغون خویش باشد دست شستن  
خلاف رای سلطان رای جستن  
اگر خود روز را گوید شبست این  
بباید گفت اینک ماه و بروین  
مختاری و نوایی شاگرد همین مکتبند. اینان بند سعد پرا بکار می بسته اند.  
شما از این فرهنگ چه چشم دارید تاکنون کی بوده که بکسی بدی آموزند و او نیک بار آید! که یاد دارد که بیکی پزشکی آموزند ولی او مهندس شود!؟

آن کتاب جز سوختن را نشاید که بگوید :  
خواهی نشوی رسوا هم رنگ جماعت شو .  
باید سوخت کتابی را که بگوید :

چنان بایک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی مسلمانان بزمزم شوید و هندو بسوزاند  
اکنون که مینویسم یک کتاب شرایط پیش من است که این را یکی از وزیران  
بنام دوره های گذشته نزد مرحوم شیخ علی بابا میخوانده . این اشعار امام فخر رازی را  
از استادش شنیده و بخط خود در پشت کتاب نوشته که از بر کند :

نهاية اقدام العقول عقلان      وسعی جمیع العالمیت ضلال  
و کم من رأیانم رجال ودولة      فساتوا جمیعا والجبیل جبال  
وارواحنا فی حسرة من جسمونا      و غایة دنیانا اذی و وبال

بینید در همین سه شعر چند بدآموزی است : در مصراع اول خرد را بیکاره  
پنداشته آن ترازوی خدادادی را از کار انداخته . با آنکه همان مایه برتری ماز  
جانورانست و با همان باید ما هر درست را از نادرست بشناسیم . این یک شاهکار  
این پیشوایان بوده که نضت ترازوی خرد را از دست پیروان میگرفته اند و  
میگفته اند دین الله لا یصاب بالعقول الدین اذا قیست محقت . آن پارچه فروش که  
میخواهد کم فروشد ممترا از اعتبار می اندازد و با واجب پارچه می فروشد آن میوه  
فروش که میخواهد کم بفروشد کیلورا از اعتبار می اندازد و با پاره سنگ میکشد  
در مصراع دوم کوشش را گمراهی نامیده تنبلی و تو میدی آموخته . در  
شعر دوم حماقت از خود نشان داده . میخواسته جانوران مانند کوهپا هرگز نمیرند . در  
شعر سوم اندیشه های پست صوفیانه را آموخته . تو گویی این جهان را شیطان آفریده  
که نباید بآن پرداخت و خوار باید گرفت .

مانند میوه شخصیت جوانان ایران با این بدآموزیها متعقد شود . مردمی  
که در باره عقل این باورشان باشد چگونه در زندگی خرد را بدآوری پذیرند  
کتابی که من امشب برای سوختن آورده ام منتخب اللطایف عبیدزاکانی  
است .

این کتاب یکی از مفاخری است که برای این ملت درست کرده اند .  
بدبختانه این کتاب را چندین پیش در تهران چاپ کرده اند از روی نسخه چاپ  
استانبول که مسیوفرتی فرانسوی چاپ کرده . این مرد این کتاب را که سرآپاستی است  
برای فریفتن ایرانیان گنجینه نایاب شرمند آنکاه چنانکه خود می نویسد برای ما  
شرقیان دور از تمدن همه کتاب را چاپ کرده که مطابق مذاق مادانسته و برای اصحاب

تمدن یعنی ملت فرانسه قریب سه ربع کتاب را که بسیار بی ادبانه و بذله و نکاتش صریح  
ورکیک بوده حذف کرده و یک ربع کتاب را که از پرده ادب خارج نبوده و رکیک  
نیافته و در ترجمه اش محظوری ندیده بزبان فرانسه ترجمه کرده که توده خودش را  
به پستیهای این کتاب نیلاید . این ترجمه را هم از آن کرده که روحیه این توده را بملت  
فرانسه بشناساند من بهتر دانستم مقدمه مسیوفرتی این دایه مهربان تراز مادر  
این غربی شرق قریب را اینجا بیاورم .

چنین گوید مضی ذیل بنده ناتوان ( مسیوفرتی ) که مدتها خواه در مملکت  
فرانسه و خواه در خارج بتحصیل السنة شرقیه بخصوص زبان پارسی پرداختم و از  
آثار شرقیان سیما نظم و نثر فارسی بسیار مطالعه و تفحص نمودم . الحق شیوه ادای  
زبان فارسی را بسیار شیرین و نمکین یافتیم ، خاصه در اشعار که اگر چه معانی و مضامین  
آن شباهتی چندان بمعانی و مضامین مادرزادی من که زبان فرانسویست ندارد اما  
فی حد ذاته در عالم خود کمال امتیاز دارد ، در دلم آمد که جزوی از آثار مشهور  
فارسی را بفرانسوی ترجمه نمایم تا هم از من یادگاری ماند و هم طالبان زبان فارسی  
را از همگنان وسیله استفاده و استفاضه گردد ، پس از تفحص و تتبع بسیار دیدم که  
ارباب غیرت و همت فرنگستان از هر نوع و هر جنس تالیف و تصنیف فارسی کمابیش  
ترجمها برداشته اند و زمینی خالی ن گذاشته اند بجز شیوه لطایف و ظرایف آن خاصه  
از آنها که جامع نکات و مزایای خاص است ، چندی در این اندیشه بودم که  
مختصری معنایه و مشهور ازین دست ترجمه را انتخاب نمایم ، از قضا کلیات ( مولانا  
عبید زاکانی ) بدستم افتاد ، دیدم عجب گنجینه نایاب است و مقصود مرا سخت موضوعی  
است شایسته لطایف آن را آنچه یافتیم برگزیدیم و بترجمه آن اهتمام نمودم ، اما  
چون در اشعار مشرقیان اکثر جانب لفظ مراعات شده و او را بر جانب معنی ترجیح  
داده اند و لطف ترکیب الفاظ را بر حسن ادای معنی مقدم داشته اند تا اصل اثری  
دیده و دانسته نشود از چگونگی آن آگاهی بهم نمی رسد و استلذازی از آن برده  
نمیشود ، لهذا مناسب آن دیدم که نضت بی زیادت و نقصان در عبارت اصل آنرا  
با حروف عربی مطبوع سازم که فائده آن عام گردد و خواهشمندان اصل هم بمطالعه  
آن دسترس شوند که در ضمن روح مولانا عبیدرا نیز از خود خرسند ساخته باشم  
پس از آن از روی اختصاص باصحاب تمدن بعد از طی بسیار بلکه قریب سه ربع  
نسخه اصل که تنها مطابق مذاق و موافق مزاج اهل شرق است آنچه را از آن از پرده  
ادب خارج و بذله و نکاتش را صریح و رکیک نیافتم و در ترجمه اش محظوری ندیدم  
بزبان فرانسوی ترجمه نمودم تا چنانچه پیش ازین ذکر شد یادگاری ماند و وسیله

استفاده و تمتعی گردد. (نایبجاست دیباچه)  
ولی من شرم دارم پاره‌ای از خود این کتاب را در اینجا بیاورم این کتاب درخور  
آتش است بهتر است آن را در آتش افکنم و با سوختن این نمونه از مفاخر ملی سخن  
خود را بیابان رسانم.

سبب باز دیگر بخاری از کتابها برگردید. چون یکی از آنها کتابی بنام  
«یکتاپرستی» بود که ملایکانه دکانداری در تهران چاپ کرده، سخن از این گونه  
ملایان بمیان آمد. آقای خراسانی گفتند: بیشتر اینان خود بیدینند. من واعظی را  
می‌شناسم که در تنهایی همیشه بیدینی از خود می‌نماید، و با اینحال اکنون از واعظان  
بنامست و در رادیو و دیگر جاها بوعظ می‌پردازد و سخنانی را که دلخواه مردم است  
از اینجا و از آنجا بهم بافته برای دلخوشی و سرگرمی آنان میگوید.

آقای کسروی گفت: از اینگونه ملایان در تهران فراوان شده‌اند. درس  
خواندگان قم بیشترشان به تهران می‌آیند و در اینجا بی‌کاری یا پیشه‌ای نرفته هر کدام  
راه شپادی دیگری پیش میگیرند. یکی بواعظی می‌پردازد، دیگری روضه‌خوان  
میشود، دیگری حوزة درس تفسیر برپا میگرداند، دیگری اجنبی تبلیغ میسازد...  
چنانکه آقای خراسانی گفتند اینان بیشترشان بیدینند و بهیچ آمیغی پابستگی ندارند  
و از زندگی جز شکم چرانی را نفهمیده‌اند، و چون حاجبهای انبازدار و مشهدبهای  
بولاندوز، برای نگهداری دستگاه خود، باینان نیازمندند و از پولهای حرامی  
که اندوخته‌اند کمی هم باینان میدهند، اینان ناچارند راهی را بدلخواه آنان  
پیش گیرند و سخنانی را بدلخواه آنان برانند.

مثل اینان مثل سگهای و بلبگردیست که در بازارها گردند و بازاریان  
هر کدام استخوانی یا پاره نانی بدنه‌های آنها اندازند. نگویید که من دشنام  
میدهم. آنان بارفتار بسیار بستی که پیش گرفته‌اند بی‌ارجر از سگهای و بلبگردند.  
سگهارا خدا سگ آفریده و راه دیگری برای زندگی نیشناسند. ولی اینان که خدا  
فهم و خردشان داده و هر یکی تواند بی‌داد و ستدی رود یا بکار دیگری پردازد،  
از بستن راه فریبکاری و مفتخواری را پیش می‌گیرد و خود دانسته سخنان پوچیرا  
بهم بافته بگوشها میرساند. اینان دشمنان خدایتند و نام او را خوار میگردانند.

درمی‌آمیزند. بسیاری از آنان همین رفتار و دزدی را با گفته‌های مامی کنند.  
مثلا آخوندی که این کتاب «یکتاپرستی» را نوشته چون سالهاست که ما  
از یکتایی خدا سخن رانده‌ایم گوئیم جز او کسی را در کارهای جهان دستی نیست و نتواند  
بود و خواست ما آنست که این کیشهای گوناگون که بنیادهم آنها به پرستش مردگان  
و به یکتا نشناختن خداست برافند و این کنبدها و دیگر بتخانه‌ها از میان رود، او  
این سخنان را گرفته و این کتاب را که جز در همگویی نیست نوشته و چاپ رسانیده.  
اکنون میباید از او پرسید: تو خود در کدام کیش یادینی؟ اگر در کیش شیعی  
می‌باشی یکتاپرستی کجا و آن کیش کجا؟ اگر در آن کیش نیستی پس در کدام کیشی؟  
چرا آشکاره نمیگویی؟ چرا پیش حاجبها خود را «شیعی خالص» نشان میدهی؟  
اینان بروی يك سخن نمی‌ایستند و به کیششان هر رنگی که میخواهند میدهند.  
پیش عوام شیعه‌اند ولی شما اگر ایرادهایی گرفتید و فشار آوردید شیعیگری را کنار  
گزارده «اصل اسلامی» کردند. اگر بیکار و پاره‌فته بیدینی برخوردارند با او هم آواز  
گردیده نه تنها بدین، خدا را نیز انکار کنند.

ما هر سخنی می‌گوئیم می‌پندارند آنان نیز نتوانند گفت. ما میگوئیم: «دین  
باید با خرد سازگار باشد» اینرا گرفته آنان نیز میگویند و هیچ نمی‌اندیشند آن دینی  
که با خرد سازگار می‌باشد کدامست؟  
ما میگوئیم: «مردمان بدین نیازمندند». آنان نیز میگویند و نمی‌اندیشند  
که یکدام دینست که مردمان نیازمندند.  
از بدی اینان پیش از این نباید گفت. بغواست خدا باید جهان را از این  
ناپاکان پاک گردانیم.

سبب آقای ستوان ۱ هاشمی زاده سخن برداخته چنین گفت: من در جوانی  
بکتابهای شعری دلبستگی بسیار می‌داشتم و شبها در درختخواب نیز با آنها می‌پرداختم  
سبب خودم نیز شعر می‌گفتم. از سوی دیگر بکیش شیعی ارج بسیار می‌گزاردم و  
دلبستگی میداشتم. این بود نخست بار که در بندر گز براهنمایی آقای کرجی بایمان  
آشنا شدم نوشته‌های آن چه در باره شعر و چه در زمینه دین بمن ناگوار افتاد.  
ولی چون سخنانی بادللی می‌بود فهم و خرد مرا واداشت که آنها را بپذیرم و اکنون  
چند سالست که بیا کدینی درآمده‌ام و از این پیش آمد خشنود و سپاسگزار می‌باشم.  
ولی شکفت دارم که کسانی خودشان که این آمیغهای روشن را نپذیرفته‌اند می‌کوشند که  
از دیگران نیز جلوگیرند. امروز که من باینجا می‌آمدم یکی از افسران که  
میدانست بگفتگودرآمده چنین گفت: «مگر آقای کسروی را پارسل بجهت همین

کتابسوزانی توقیف نکردند و کسانی هم با او توقیف نشدند... گفتیم: چرا؟! توقیف شدند! گفت: «با ایشغال بازهم بخانه او میروی...» اینان گمان می کنند که ما از توقیف خواهیم ترسید و نمیدانند که در این راهیکه پیش گرفته ایم از کشته شدن نیز بکام امیداریم.

نیز آقای وحدت بسخن در آمده چنین گفت: منم چون می آمدم یکی از آشنایان جلوم را گرفته گفت: شما که باز سال بر سر همین کار توقیف شدید مگر نمی ترسید که باز هم می روید...!

آقای کسروی گفت: امروز یکی از دشواریهای ماهمانست که گروه انبوهی از ایرانیان روانهاشان بیمار و شردهاشان بیکاره شده، و آنان بکوششهای مأمعناهی نمی توانند داد. زیرا غیرت، مردانگی، سرفرازی، نیکی جهان، بلندی نسام آفریدگار و اینگونه عنوانها که برانگیزنده ماست از اندیشه های آنان بسیار بیکاره می باشد. اینست رفتار ما که آسودگی خود را فدای این کوششها میکنیم. بآنان شکفت می افتد، و چون گستاخ نیز می باشد زبان گشاده ایراد می گیرند.

اینان کسانیند که در اداره رشوه میگیرند و کسیکه راستکار است و بآنان هدست نمی باشد زبان بنگویش او باز کنند و با اندیشه پست خود او را ناز بزرگ شمارند. اگر مثلی بخواهیم باید گفت: داستان ما با اینان داستان گاوان و خران با کشاورزانست. کشاورزی که رنجها بخود میدهد و زمین را هموار می گرداند و گندم و جو میکارد و بستان خربزه و هندوانه پدید می آورد و درختهای میوه ده می پرورد و سبزیهای خوردنی می رویاند، این کارهای او در پیش چهار پایان هیچ معنایی نخواهد داشت و آن رنجها در پیش اینان بیبوده شمرده خواهد شد.

اگر گاوی یا خری را زبان بودی بیگمان بنگویش کشاورز پرداختنی و چنین گفتی: «این رنجهای بیبوده چیست بخود میدهی؟! مگر ما که سر پیمان انداخته از این گیاههای خود رو میخوریم زندگی نمی توانیم کرد؟! آن خربزه یا هندوانه که تومی کاری با این گیاهها چه جدایی دارد؟! مگر آن لذتش بیش از اینها میباشد...» بیگمان این ایرادها را گرفتی، و بیگمان کشاورز از پاسخ او درماندهی. زیرا راستی را خربزه با گیاهان خود روی بد مزه در دهان گاو و یا خر یک لذت دارد.

این کسان همانحال را میدارند. دوباره می گویم: روانهای آنان مرده و خردهاشان بیکاره شده. اینست سرفرازی، آزادی، نیکی زندگانی و اینگونه عنوانها در پیش آنها هیچ معنایی نمیدارد و نمی تواند داشت. اگر هم گاهی گفتگویی از این چیزها کنه، سخنیست که طوطی وار بزبان رانده اند و دلهای مرده شان را از آنها

آگاهی نخواهد بود.

اینها سخنان شاعرانه نیست بلکه يك آمیغی را بشما روشن میگردانم. این حال توده بدبخت شماست. شما از اینجا بیک نکته دیگری نیز بی خواهید برد. این کوششهای با کدلانه ما یک نتیجه اش همینست که دل مردگان پست نهاد شناخته گردند و دل زندگان از آنان جدا باشند. همین جدایی خود نتیجه ار جداریست.

اینگونه گفتگوها می رفت تا در ساعت هشت نشست پایان پذیرفت.

اماد در شهرستانها را سیاست که امسال در پیگیری از آنها جشن کتابسوزان گرفته شده و اینک فهرست وار از هر کدام چند جمله ای می نویسیم:

**در تبریز:**

در تبریز جشن باشکوهی در کانون آزادگان گرفته شده. آقای اسلامی نشست را با گفتاری گشاده اند، سپس درفش آورده شده و همگی بر سر پا به نیایش پرداخته اند. پس از آن آقای سایه لی گفتار «چه کتابهایی را میسوزانیم» را خوانده. سپس آقای واعظ پور بگفتار پرداخته و زبان کتابها و شونده سوزانیدن آنها را باز نموده، و در پایان در میان شادمانیها و گفتارهای یاران کتابهایی که آورده شده بوده - از دیوان حافظ و شعرهای سعدی و دیگران و جامع الدعوات و فالنامه و مانند اینها - بآتش انداخته شده.

گذشته از این در خانه آقای افران نیز با بودن ده تن از یاران جشنی بر پا گردیده و گفتارهایی رانده شده و در پایان کتابهایی - از گلشن حقایق و دیوان عشقی و خیام و الف لیل و کتاب مناجات بهائیان و مانند اینها - بآتش انداخته شده. ما با خشنودی از کوشش آقای افران یاد آوری می کنیم که بهتر بودی اگر همگی در کانون آزادگان بودندی. ما تا میان توده در کمتری می باشیم باید در هر شهری کانونی باشد و کارها در آن کانون انجام گیرد. این یاد آوری برای سالهای آینده است.

**در اهواز:**

در اهواز جشن باشکوهی بر پا گردیده. چون از چندی پیش ملای زبان باز کرده الواد و ویلگردان را بیا که دینان بر آغلا نیده آقای اسام دور اندیشانه کارتهایی از پیش چاپ کرده و بیاران فرستاده و از رزمندگان در جلودر گمارده بوده. نشست با آرامش و سامان بسیاری آغاز یافته. گفتارهایی رانده و کتابهای ایرج و سعدی و دیگران ناسی و چند جلد سوزانیده شده.

**آبادان:**

در آبادان برای نخست بار امسال جشنی بر پا و کتابها که آورده شده برده

سوزانیده گردیده. آبادان از جاهاییست که با کدنبی پیشرفت نیکی کرده و گوشه‌های آقایان شیشه‌گرو آردین نتیجه‌های نیکی داده.

**ارومی :**

درارومی از پاکدینان مردان و جوانان ارجداری هستند و ما از آنان آگاهی چندانکه می‌باید نمیداشتیم تا امسال نامه‌هایی از آنان رسید و پیگیره‌هایی فرستاده شد. چون در ماه آذر آقای دکتر و کیلی سفری با آنها کردند این بجنش یاران افزود و نشستها بر پا کردند و روزیکم دیماه در خانه آقای فرشچی جشن باشکوهی بر پا گردیده و ۳۹ جلد کتاب از رمانها و کتابهای سعدی و حافظ و خیام و ایرج و ادبیات ایران و معجزات و مانند اینها بخورد آتش داده شده.

آقای دکتر و کیلی از ارومی باخشنودی بسیار بازگشته و چنانکه آگاهی میدهند چه آقای فرشچی و چه آقای قاضی و دیگران جوانان کاردان و دوراندیشند و برخی از سران اداره‌ها با آنان می‌باشند. نیز جای خشنودیت که ستوان آدرم - آنجوان قداکار و پاکدل - کارشان بارومی افتاده و بیاران آنجا پیوسته.

**دربندری پهلوی :**

امسال دربندری پهلوی آقای رخگر که مردی درس خوانده و با دانش است و چندتن از جوانان بافهم و دانش از شاگردان سال پنجم دبیرستان پاکدینی آشنا گردیده بآن گراییدند. نخست از آقای رخگر نامه‌ای رسید و سپس آقایان فرخ نیا و دوشینان و دیگر جوانان نامه نویسی‌ها کردند. سپس آقای رخگر را به پیشروی پذیرفته همراه و همدست بکوششها پرداختند آنچه ما را در تهران بیشتر خرسند گردانید این بود که روزی آقای امامی با دیگر یاران رشت به پهلوی بدین آنان رفتند و بد لکرمی و خونگرمی آنان افزودند.

ملایان و فرهنگیان چنانکه در همه جا با پاکدینان دشمنند و زبانشان بیدگویی و بیفرهنگی باز است در پهلوی نیز بیکار نیستند. آن جوانان در بیرون آزار از ملایان می‌بینند و در دبیرستان از فرهنگیان با اینحال بایک خونگرمی که شایده جوانان پاکدست میکوشند و چنانکه آقای عمرانی بتازگی آگاهی داده دو تن از دوشیزگان درس خوانده بآبراه پاکدینی گزارده اند که می‌باید گفت پیشگامان ایران در میان دختران و زنان گیلانند.

در پهلوی جشن یکم آذر بایمان بندی گرفته شده بود و جشن یکم دیماه نیز در خانه آقای رخگر گرفته شده و کتابهایی بآتش کشیده گردیده. چنانکه آقای بیرسان نوشته چون در نشست کسان دیگری از شاگردان دبیرستانها می‌بوده اند بیکرشته

گفتگوهای بیان آمده و بایرادهای آنان با سخهایی داده شده و نشست باشکوه و هنایش شاینده‌ای پایان یافته.

**در هند بجان :**

در هند بجان که بیکجای دور افتاده است ما را یاران ارجداری هست. از دو سال باز در آنجا آقای اصولی که مردی باخرد و پاکدین و زبست و خود با کشاورزی می‌زید و آقای جوانبخت که جوانی کوشا و از کارکنان فرهنگ میباشد با نامه نویسی داشته‌اند و در چنان جایگاه تاریکی در کوشش بوده‌اند. بتازگی که آقای امام از اهواز با آنجا رفته بود در نامه‌شان خشنودی بسیار از حال یاران آنجا نموده.

در هند بجان روزیکم آذر جشن بر پا کرده بیمان نیز گزارده‌اند. (از آقایان اصولی و کتعمانی پور و جوانبخت و کتعمانی زاده و ایرانی و علوی نژاد بیمان نامه‌ها بتهران رسیده.) در همانروز با آنکه نامی از کتابسوزان در میان نبوده در بیرون چنین برانگنده‌اند که قرآن را خواهند سوزانید و ملایی در آنجا بیمان افتاده و از جمله نامه‌ای با اداره فرهنگ خوزستان فرستاده چنین نوشته‌اند که آقایان جوانبخت و کتعمانی پور و ایرانی و کتعمانی زاده و علوی نژاد « بجای تدریس کتب دبستانی بتدریس کتابها و نوشته‌های آقای کسروی و ترویج عقاید او میپردازند ».

شاید نیست که ملایان تاده و بیست سال پیش در سه‌های دبستانی را « کفر » می‌شماردند و صد آزار به بچگان دبستانی و به پدرانشان می‌رسانیدند، و اکنون آن در سه‌ها چون کهنه شده « اسلامی » می‌شناسند و این بار سروکارشان با گفته‌های ماست. ما بهتر میدانیم از اینراه دور بآن ملای هند بجان پیام فرستاده بگوییم : « آقای آخوند، شماراست قهیده‌اید. نوشته‌های ما با باورهای شما ناسازگار است. ماسد ایراد بکیش شما می‌شماریم. ولی چاره کار بر آغلا نیدن مردم عامی نیست. چاره کار باسخ دادنت. اگر باسخی دارید بنویسید، و گرنه از هابهوی چه تواند بود. »

بهر حال با این داستانی که در آذرماه پیش آمده بود چنانکه تلگراف آقای جوانبخت می‌رساند در یکم دیماه در آنجا باز جشنی بر پا کرده و بکتابسوزان پرداخته‌اند.

**در اندیشک :**

در اندیشک از دو سال باز جوانانی از اهواز رفته و با آنجا برخاسته کانونی برای پاکدینی بنیاد گزارده‌اند که همیشه نامه‌هاشان بتهران و اهواز می‌رسد. چنانکه آقای نوربیش و دیگران نوشته‌اند روزیکم دیماه در آنجا نیز جشن کتابسوزان در

خانه آقای بهی هدی گرفته شده . آقای هدی که از افسری بیرون آمده و از پیشکامان باران آنجاست نخست گفتاری رانده و سپس کتابهایی - از رباعیات خام و فالهای حافظ و مانند اینها - با آتش کشیده شده .

**در مراغه :**

مراغه که از سالهاست یکی از کانونهای پاکدینی شده تا امسال کتابسوزان نکرده بودند . ولی امسال در کانون آزادگان جشن گرفته شده که نخست سرپا ایستاده و به نیایش با خدا پرداخته و سپس کتابهای ناپاک را - از رمان و شعر و تذکره الاولیاء ( بایبکره صفیعلیشاه ) و زینت المجالس - با آتش کشیده اند .

آقای ضیاء مقدم می نویسد: «بهنگامیکه از بیرون آواز دلغراش شامی و واخسی بلند می بود ما با خدا نیایش می کردیم و بخواست و این کتابها را میسوزانیدیم»

**در قهقرخ :**

در قهقرخ و شهر کرد مارا دوسه تن باران ارجمندی هست ، و چنانکه آقای هاتفی نوشته اند در آنجا نیز جشن کتابسوزان گرفته شده .

**در آمل :**

در آمل آقای معراجی از دوسال باز کانونی پدید آورده و چنانکه آگاهی داده در یکم دیماه با بودن بخشدار و دیگران جشن برپا و کتابهای زیانمندی - از رمان و شعر و مانند اینها - سوزانیده شده .

**در کاشمر :**

در کاشمر از سالهاست آقای مهندس شریعت کانونی برای پاکدینی پدید آورده . در آنجا بارسال کتابسوزان شده بود، و چنانکه باتلگراف آگاهی داده اند امسال نیز جشن کتابسوزان برپا و کتابها سوزانیده شده .

اینهاست آگاهیهایی که بهار رسیده . در اهواز و اندیشک و برخی جاها کارت چاپ کرده بودند که بیاران تهران فرستادند و یکداستانی را که می باید در اینجا یاد کنیم آنست که چنانکه گروه بان دوم قراگوزلو می نویسد کارتهایی آماده گردانیده بوده افسری آنها را گرفته و باره کرده و زبان بسخنان بی فرهنگانه گشاده .

مانا چاریم بار دیگر بیدخواهان یادآوری کنیم که ما چشم از بیفرهنگیهای آنان نخواهیم پوشید و کسیکه زبان بزشتگویی و بی فرهنگگی گشاید ما از کیفر دادن با او باز نخواهیم ایستاد . این داستانرا نیز دنبال کرده و به نتیجه خواهیم رسانید .

چیز دیگری که باید یادآور شویم آنست که ما از چهار روزه که برگزیده ایم

از سال آینده تنها در دو تنای آنها که یکم آذر و یکم فروردین باشد بفرستادن تلگراف و کارت خواهیم پرداخت . یکم دیماه تنها برای سوزانیدن کتابهای ناپاکست و ما امید مندیم چنانکه امسال باشکوه تر از بارسال می بود سال آینده با شکوه تر از امسال گردد و در همه جا که باران ما هستند جشن برپا کنند و گفتارها رانند و کتابهای زیانمندا از میان برند و گزارش را بما در تهران آگاهی فرستند . چون این روزه با آذر نزدیکست به فرستادن کارت و تلگراف پرداخته نشود . فروردین ۱۳۲۳ که در پیشاست مادر تهران کارت چاپ خواهیم کرد . در شهرستانها نیز اگر میخواهند خودشان کنند و یا آگاهی دهند که ما از چاپ کرده های اینجا برایشان بفرستیم .

**خجسته بادهای تلگرافی**

**از تبریز :**

آقای کسروی روزه یکم دی ماه را که مراسم کتابسوزان آن باشکوه بسیاری انجام یافت به پیشگاه راهنمای بزرگ و همه پاکدینان خجسته باد گفته امید مندیم با سرپرستی آن پیشوای گرامی در نبرد با کمرهها فیروزمند گردیده و در پیشرفت آمیغها کامیاب شویم . آزادگان

**از رشت**

آقای کسروی روزه یکم دیماه بر شما و همه یاران خجسته باد . مهندس عزمی

**از رشت**

آقای کسروی روزه یکم دیماه بر شما و یاران خجسته باد پیمان می بندم در این راه ورجاوند کوشا بوده و با کمرهها در نبرد باشم خدا را باین پیمان گواه میکیرم . توسلی

**از رشت**

آقای کسروی روزه یکم دیماه بر شما و همه یاران خجسته باد پیمان می بندم در این راه ورجاوند کوشا بوده پایای خود را پایان رسانم خدا را در این پیمان گواه میکیرم . امامی

**از رشت**

آقای کسروی خجسته روزه یکم دیماه را بآن پیشوای ارجمند شاد باش گفته از خداوند بزرگ تندرستی و کامیابی روز افزون شمارا آرزو مندیم . شهابی

**از رشت**

آقای کسروی روزه یکم دیماه بر شما و همه یاران خجسته باد پیمان می بندم

در پراکندن آمیغها همراه بوده خدا را گواه میگیرم. اصفهان

از آکاشمر

آقای کسروی جشن کتاب سوزی باشکوه بس بیش از سال پیش انجام شاد-  
باش خود را به همه آزادگان ویژه آن پیشوای ارجمند میفرستیم. شریعت برهانی

از اندیمشک :

آقای کسروی جشن کتابسوزان یکم دیماه به آن برادران پاکدین بویژه  
بآن رهبر ارجمند خجسته باد میگویم از سوی پاکدینان اندیمشک بهزاد مختار نژاد

از فردوس :

آقای کسروی جشن کتابسوزان را به پاک دینان خجسته باد میگویم . تقوی

پاکباز

از اسپهان :

آقای کسروی خجسته باد یکم دیماه را بادلی شاد و برجوشی بسوی شما  
مهران میفرستم و بادلی پاک در راه پاکدینی کوشانم. از اسپهان کاویان جهرمی

از ارومی :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه را بشما و یاران خجسته باد گفته خدا ر  
گواه میگیرم که آیین پاکدینی را پذیرفته و آمیغهای آنرا دریافته ام و باجان و  
دارک خود برای همه گونه فداکاری در این باره آماده هستم و همیشه در پراکندن  
آمیغها ونبرد با گمراهیها و بیدینیها خواهم کوشید. ستوان یکم حمید آدرم

از آبادان :

آقای کسروی جشن کتابسوزان بران راهنمای بزرگ و همه یاران خجسته باد.  
از سوی پاکدینان آبادان آدرین

از پهلوی :

آقای کسروی روزبه یکم دیماه را که روزبه کتابسوزان است بشما  
راهنمای پاکدینان خجسته باد گفته و پیشرفت آمیغها را از آفریدگار پاک خواهانیم.  
پاکدینان پهلوی

از قهقرخ :

آقای کسروی روزبه کتابسوزان بشما و همه آزادگان بیروز باد جشن کتاب  
سوزان ما نیز بخشودی انجام یافت . هاتقی

از جهرم

ای ششگامان راه رستگاری ای برادران پاکدین روز و رجاوند یکم دی بهمه

شما بویژه راهنمای ارجمند شاد باش میگویم. چورم شهریار کاویان منوچهر کاویان

از هندبجان :

آقای کسروی بخواست خدا جشن یکم دی برگذار از سوی همراهان بآن  
پیشوای گرانمایه و دیگر برادران پاکدین خجسته باد گفته و آفریدگار را گواه میگیریم  
که در پیشرفت آمیغها با ایثار جان و دارک بریمان خود استوار خواهیم بود.  
هندبجان جوانبخت .

در اینجای آنچه باید یاد کرد آنست که میان دو آب یکی از کانونهای پاکدینی  
است و ما را در آنجا یاران ارجداری هست . ولی در این روزبه از ناپسامانی بست  
تا کتون آگاهی از آنان نرسیده و ما چشم بر اهیم که برسد .

پیمان بندیها

چنانکه در تلگرافها دیده میشود بسیاری از یاران پیمان خود را با تلگراف  
گاهی داده اند . برخی نیز - از آقای علی محمد کاویان از اسپهان ، آقای هاتقی  
از قهقرخ ، آقایان معراجی و شفیعی از آمل ، و آقایان اصولی و دیگران که نامهاشان  
برده ایم از هندبجان ، آقای فاخری از ارومی با نامه پیمان گزارده و بنزد ما فرستاده اند.  
در آبادان چون در سایه پیشآمدی در بست ، دستور پیمان تایکم دیماه بآنجا  
نرسیده بوده سپس که رسیده چنین خواسته شده که پیمان گزاری را به نوروز نگهدارند.  
ولی چهل و پنج تن از یاران بآن خرسندی نداده بر راهنمایی آقای آدرین پیمان گزاری  
کرده و چگونگی را بتهران آگاهی داده اند .

چنانکه گفته ایم این پیمان بندی برای یکدلی و استواریست . برای آنست که  
بیکبار همدست و همراه گردیم و نیروهای خود را رویهم ریزیم و در برابر گمراهان  
و بدخواهان دسته ای پدید آوریم . با این کار بزرگی که پیش گرفته ایم بیش از همه  
باید در پی پاکدلی و استواری خود باشیم .

هستند کسانی که بنزد ما می آیند و بسختن ما گوش میدهند و آنهارا میپذیرند ،  
ولی نمی خواهند از هوسبازی و جداسری دست بردارند . پیمان بندی برای اینست  
که یادآوری کنیم آنکسان از ما جدا گردند و ما بدانیم که در این راه کوشش و  
پاکدینی که با ما همراه می باشند اینست یادآوری می کنیم که در جاهایی که پیمان بندی  
نشده و یا کسانی که در پیمان بندی نبوده اند برای روزهای نوروز آماده گردند .

پیشرفت ما در تاریخ ماندنی نداشته

آنچه می باید در پایان دفتر نویسیم آنست که برخی از بدخواهان ، چون



دستان از هر کاری کوتاه گردیده - زیرا نه آن دل پاکی میدارند که بیایند و با ما همدست باشند و نه بگفته‌های ما پاسخی میتوانند - و از آنسوی بدنهادهای نیز آموخته‌شان نیبگرارد. اینست چاره‌ها در آن می‌بینند که چون بایستی از یاران ما بخوردند بریغند بردازند و جمله‌های نیشداری بزبان آورند، و باز در فریبکاری درآمده و زبان به بند گشاده چنین گویند : « حرفهای که آقای کسروی میگوید راستست . من خودم هم طرفدارش بودم ولی دیدم پیش نخواهد رفت ... »

ما میخواهیم در اینجا بآنان پاسخ نویسیم . نخست یاران می‌گوییم که پیش از آنکه بسخن آن کسان گوش دهند بیاد آورند که آنان کیستند و دارای چه ارجی می‌باشند . بیاد آورند که آنان بیرگانه‌اند که با همگی توده‌شان به زبونی و بدبختی و زبردستی دچار گردیده‌اند ، و ما که از دور و نزدیک دست بهم داده برهائی آنانست و توده‌شان می‌کشیم و با کدلانه جانفشانها می‌کنیم ، آنان نه تنها با ما همدستی نمی‌کنند ، در کنار ایستاده بکارشکنی نیز میکوشند. اینرا بیاد آورند و نیک اندیشند که سر و کارشان بایک مرد بستی « از تب کولیان » است ، و آنگاه بندشدند آیا شایسته است که باچنان کسی بی‌ارج همدست گردند ؟! آباشایند است که با مرد بستی که بی‌کار و بی‌شرفه و همچون سگان چشم بفره حاجبها و مشهدهای بازار دوخته میخواهد تکه نانی از آنها بر باید بگفتگو بردازند ؟! آباشایند است که با مرد بسیار بی‌ارجی که در « روزگار استالینگراد » با ستایشگری از صوفیان و کتاب نویسی در زمینه صوفیگری نان میخورد روبرو ایستند ؟!

ما گفتیم و دوباره می‌گوییم : انبوهی از ایرانیان در نتیجه آلودگیهای هزار ساله گوهر آدمیگری خود را از دست داده‌اند ، و این بسود کشور و بسود ماست که آنان شناخته گردند و جدا باشند . بهر حال نه هر که رویه آدمی می‌دارد آدمیست . نه بهر که ارج آدمیگری توان نهاد . اینگونه کسانرا باید جانوران بستی شمرد و چون روزش رسید سزایشان داد .

دوم می‌گوییم : پیشرفت چیست ؟! این نادانان چنانکه معنی بسیار چیزها را ندانسته‌اند از معنی پیشرفت نیز ناآگاه می‌باشند . اگر کسی معنی پیشرفت را میداند این میدانند که مابهندهی بسیاری پیش می‌رویم . پیشرفت مادر تاریخ بی‌مانند است . ما ده‌سالست بکار برخاسته‌ایم و خواستمان اینست که يك شاهراهی بروی جهان باز کنیم و همه گمراهها را براندازیم ، و در این زمینه در ایران که زیر پای ماست با گمراههای ریشه‌دار کونا کونی از صوفیگری و شیعیگری و خراباتیگری و بهائیکری و مادیکری و ازو باگری و هیاهوی ادبیات روبرو شده با دسته‌های بسیاری

به‌نبرد ناچار گردیده‌ایم و در چنین نبرد بیمانندی همیشه فیروزیم و اینک نشانه‌های فبروزی که می‌شماریم :

نخست : با اینهمه دشمنان در این ده‌سال بایرداری نموده نه تنها از یانفتاده‌ایم روز بروز نیرومندتر گردیده و اکنون خود دسته توانایی می‌باشیم .

دوم : اینهمه دشمنان ، با دلیل زبان همگی را بسته ایم . آنچه ابرادها ما بآنان می‌گیریم و آنچه نادانها که از ایشان می‌شماریم تا کتون نتوانسته‌اند بیکی پاسخ دهند و بآنان نیز ایرادی گیرند .

ملایان از بدترین دشمنان ما هستند و در ایران و نجف بیش از ده هزار تن می‌باشند و بخواست خدا در برابر ما درمانده‌اند . بسیاری از ایشان میخواهند که کاری کنند و نشست‌ها بر پا می‌گردانند ولی راهی بروی خود باز نمی‌یابند : میخواهند بایرادهای ما پاسخ دهند می‌بینند نمی‌توانند . میخواهند به پرده کشی برداخته سخنان ما را بگیرند و بگویند ما نیز همینها را می‌گوییم می‌بینند نخواهد شد . میخواهند « اصل اسلام » را پیش کشند می‌بینند ما آتراه را نیز برویشان بسته‌ایم .

تنها آنان نیستند . هواداران خیام و حافظ با آن دسته پندیهای بزرگ در برابر ما چه توانستند کرد ؟!

همین بسته بودن زبانها بهترین نشان فیروزیست . چنانکه زبانهاشان بسته‌ایم بخواست خدا دستهایشان نیز خواهیم بست .

کسانیکه می‌گویند « پیش نمی‌رود » بهتر است تاریخ جنبشهای دیگر دینی را بیاد آورند . بنیاد گزار اسلام تنها بایک گمراهی (بت پرستی ساده عرب) روبرو میبود و سیزده سال درمکه کوشیده ناچار شد بمدینه گریزد و در آنجا با جنگ و شمشیر پیش آید . ماباده گمراهی ریشه‌دار درهم روبرو می‌باشیم و بخواست خدا تا کنون با آزادی سخنان خود را گفته‌ایم و در آینده هم خدا آگاهست که از چه راهی پیش خواهیم آمد .

کسانیکه ما را بیای فلان « حزب » می‌برند همین نشان نادانی و ناهمپی ایشانست . ماهیچکاه نیخواهیم مردم را بهر گونه که هستند بسر خود گرد آوریم . خواست ما بسیار جدا از اینهاست .

بهر حال ما پاسخ آن بدخواهانرا با این کتاب میدهیم . این کتاب که نمونه‌ای از جوش و جنب یاران ماست بهترین پاسخ بآنان می‌باشد . جشن کتابسوزان که دو سالست آوازش برخاسته بدینسان به بیشتر شهرها رسیده کتابها که نیک و بدارجمند شمرده شدی بدینسان با آتش کشیده میگردد . اینست نمونه‌ای از پیشرفت ما .

### در سیاست فیز ما از همگی پیشتریم

کسانی نیز می گویند: «شما سیاست وارد نمی شوید» . ایشان معنی سیاست را هم نمی دانند. رقصیدن با ساز دیگران ، و یا کوشیدن بنمایندگی در پارلمان ، و یا نبرد کردن با دولت را «سیاست» می شمارند .

ولی اگر کسی معنی سیاست را میدانند این میدانند که ما در آن باره نیز از همگی پیشتریم . مایکراه سیاست را پیش گرفته ایم که نتیجه اش بیگمانست . یکراهی را پیش گرفته ایم که از اکنون تا هزار سال دیگر حال جهان روشنست .

این سیاست ماست که ایرانیان و دیگر شرقیان باید از آلودگیها که مایه دو ماندگی و سرگردانیشان شده بیرون آیند تا بتوانند با غربیان همسری نمایند ،

توانند در راه زندگی با آنان همگام گردند . شرقیان با این آلودگیها سر نوشتشان جز زبردستی و یوغ کشی نتواند بود ، و چاره همانست که از آلودگیها پاک گردند .

از آنسوی غربیان نیز باید از این زندگانی که بنیاد آن بزور آزمایی و نبرد است و نتیجه بد آنرا اکنون بادیده می بینند دست بردارند ، و از یوغ گزاردن بگردن شرقیان و در آلودگی نگاه داشتن آنها که يك سیاهکاری تاریخیست در گذرند .

برای زندگی بداهه بخردانه بسیار بهتر از این هست . يك آئینی هست که چه شرقی و چه غربی باخوشی و سرفرازی تواند زیست و جهان بسیار خرمتر و آبادتر از این تواند بود .

این راه سیاست ماست و ما باین راه درآمده ایم و گام بگام پیش میرویم؛ و باراهنمایی خدا و باین توشه خدادادی آنرا بی پایان خواهیم رسانید . امروز ما در ایران یکدسته ایم و بزودی دیده خواهد شد که از هر گوشه جهان خردمندان و دانشمندان با ما همراه گردند و آواز خود را با آواز ما اندازند .

### میان دو آب

چنانکه در حکام چاپ آگاهی رسیده در میان دو آب نیز روزیکم دیماه در خانه آقای مسعودی جشنی برپا و کتابهای بسیاری را با آتش کشیده اند



### سرود پاکدینی

برخی از یاران خواستار شده اند که ما را سرودی باشد . در این باره از آقای امام که از موسیقی آگاهی میدارند پرسیده شده پاسخ داده اند که باید آهنگ آنرا استادی بسازد تا بسبب شعرش ساخته شود .

اینست اگر در میان یاران کسی آهنگی تواند ساخت بماندگانه دهد و اگر کسی را در این باره اندیشه ای هست بنویسد . پیداست که آهنگ باید نو و ویژه و خودسپاننده باشد و بسرودهای رسمی دولتها مانند گنج ندارد .

### زبان پاک

یارها کسانی خواستار میشوند که واژه های هموین نوشته های ما در کتابی گرد آورده شود . اینست آگاهی می دهیم که دقتی بنام «زبان پاک» در زیر چاپست که نه تنها واژه ها ، همه سخنانی را که مادر باره زبان میداریم و هر گونه دیگر گوئیه را که پدید آورده ایم در بر میدارد و بزودی چاپ آن پایان یافته برای فروش آماده خواهد شد .

### روزنامه صفا

آقای صفایی که از یاران ارجمند مامی باشند و اکنون در ساری رئیس اداره خواربار اند روزنامه ای بنام «صفا» در آنجا بچاپ خواهند رسانید و چنانکه بما نوشته اند بزودی شماره یکم آن بیرون خواهد آمد .

### شیعیگری

کتاب «شیعیگری» که دارای هشتاد و چند صفحه است و نه پیکره را از قه زنان و زنجیر زنان و دیگران در بر می دارد از چاپ درآمده و نسخه ای ۲۰ ریال بفروش می رسد .

### بخش سوم تاریخ مشروطه

بخش سوم تاریخ مشروطه از چاپ درآمده و جلدسازیش پایان یافته و بفروش می رسد . بهای آن تا پایان بهمن ماه صد ریال و پس از آن صد و بیست ریال می باشد .

### پندارها

تا اکنون بجای دوازده شماره پرچم دفترهای ۱ ( در پیرامون خرد ۲ ) صوفیگری ۳ ( فرهنگ چیست ۴ ) یکم آذر ۵ ( یکم دیماه بچاپ رسیده و برای خواستاران فرستاده شده . بزودی هم «پندارها» بیرون خواهد آمد که بجای دودقتر است .

### خواهش و یادآوری

بی بولی و سختی کار ما را وادار میکند که از تاییدگان خواستار شویم از فرستادن پول بباخورداری ننمایند .

### بد خواهیهای بیمعنی

بدخواهان ما که نه آن دل بک می دارند که بایند و با ما ممدست گردند و نه آن توانایی که از روبرو درآیند و بگفته های ما پاسخی دهند ، همیشه در بی فرصت می باشند که دستاویزی پیدا کنند و بزباندرازی پردازند ، و بتازگی چون در روزنامه ها مجا که پزشک مجاز احمدی را که متهم بکشتن سردار اسعد است نوشته و آقای کسروی را وکیل مدافع او نشان داده اند همین را عنوانی ساخته اند و بدنهاده سخنانی می گویند . از همینجا اندازه بدبختی این نوده و بدنهادهای دشمنان ما نیک بیستاست . زیرا :

۱) در این سی و نهم سال که قانونهای عدلیه در ایران روانست اینان هنوز ندانسته اند که متهمی تا در دادگاه محکوم نشده نباید او را مجرم شناخت و چه بسا که اتهام بیبنا درآید و با متهم را عذر قانونی ذردست باشد . بیبیتند تا چه اندازه بیچاره و سست نهادند که همانکه اتهامی را در روزنامه نوشتند و هو کردند انبوه مردم انرا ثابت شده می شمارند و در بیرامون ان سبها از خود می نمایند . یکی نمی برسد : اگر چنینست دیگر چه نیازی به دادگاه و معاکه می باشد!

۲) در این سی و نهم سال آنرا ندانسته اند که متهمی اگر چه گناهش نیز مسلم باشد (مثلا کسی را در میان صدها کسان بکشد) باز باید او را بحاکمه کشید و برایش وکیل برگزید . زیرا گذشته از خود جرم باید در انگیزه های آن گفتگو شود و باید حال متهم در هنگام جرم دانسته گردد .

۳) در این سی و نهم سال ندانسته اند که برگزیدن وکیل برای متهم نه بیاس اوبلکه بیاس قانونست ، بیاس عدالت است . ندانسته اند که جرم متهم هر چه بزرگتر باشد باید وکیل ذر بزرگتر و بافهم تری برایش برگزید .

۴) ندانسته اند که پذیرفتن وکالت از يك متهمی دلالت ندارد که وکیل هوادار او می باشد و از اساس جرم دفاع خواهد کرد . اینها هر یکی نادانی دیگری از این مردم بدبختست . نشان دیگری از آلودگی و تیره درونی انبوه نوده می باشد . دیگران بدانند . انبوهی از درس خوانده گان چنین نادانیها را از خود نشان می دهند .

اماداستان احمدی نخست باید بگوئیم که وکیل او آقای محیط است و آقای کسروی برای کمک او برگزیده شده . آنچه در روزنامه ها نوشته اند از رو غرض است . دوم باید بگوئیم که چه آقای محیط و چه آقای کسروی هر دو را دیوان جنایی برگزیده است که از روی قانون ناگزیر از پذیرفتن بوده اند . احمدی کسی نیست که بول بویکیل دهد و بهر حال این وکالت اجباری و مجایست .

دفتر پرچم

بهای دفتر در همه جا ۷ ریالت